



شاهزادگی

آذر دی ۱۴۰۴ شماره ۲۰۴-۲۰۳ بهار ۶۵۰۰۰ تومان



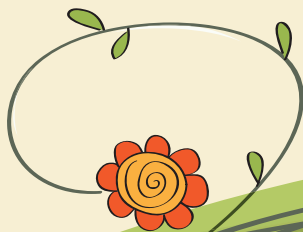
- ۲۲ جدول
- ۲۳ مراحل ساخت قایق با بطری
- ۲۴ برندگان مسابقه «ای ایران بخوان»



ویژه نامه خردسال قصص

- ۹ تفاوت‌ها را ببین و بگو!
- ۱۰ مبعث
- ۱۱ ابر و عرش
- ۱۲ گرم خواب آلود

- ۱ شعر مادر
- ۲ وقتی که در جاده ماندیم
- ۳ مو شک با دکنگی
- ۴ آتش نخورده و دهن سوخته
- ۵ شب عید
- ۶ سنجاب‌ها را پیدا کن
- ۷ بیا با هم رنگ آمیزی کنیم
- ۸ نوع خوابیدن زرافه
- ۹ نگاهبان سرزمین ما
- ۱۰ انگلیسی یاد بگیریم
- ۱۱ گشتی بزرگ حضرت نوح (ع)



به نام خدا کودکی

آذرودی سال ۱۴۰۴ ★ شماره ۲۰۲ - ۲۰۳

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: سعید گنجی کرد قشلاقی
مدیر تولید: سیده فاطمه رضائی
سر دبیر: سمیه خزائی پیر سرابی
ناظر فنی: پرستو سلیمانی

جهت دریافت نسخه الکترونیکی نشریه
«شاهد کودک» می‌توانید به سایت نوید
شاهد به آدرس زیر مراجعه نمایید.

mag.navideshahed.com

دبیر تحریریه: کامیار زین العابدینی
مدیر هنری و گرافیک: مه‌راس نباتی
تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۵۰
آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com
صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱
چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

★ مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
★ مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.
★ نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

آدرس تهران، خیابان آیت الله طالقانی، بعد از چهارراه ولیعصر، ساختمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، طبقه ششم، اداره کل اسناد و انتشارات



شعر مادر

یک قلم در دست من بود
دفتری هم رو به رویم
تا برای اولین بار
شعری از مادر بگویم

از همان اول به حسم
یک فراخوان داده بودم
با خیالی شاعرانه
پشت میز آماده بودم

روز و شب را فکر کردم
واژه‌ای پیدا نمی‌شد
مادرم دریا ترین بود
روی کاغذ جا نمی‌شد

خط زدم هی پاک کردم
تا که شعرم را نوشتم
من در آخر قطره‌ای از
آن همه دریا نوشتم

سمیه تورچی

شاعر

شاعر
کوری



شماره ۲۰۳-۲۰۲



وقتی که در جاده ماندیم

سه روز از جنگ گذشته بود. از صدای بمب و موشک می ترسیدم. بابا گفت: لعنت به اسرائیل که این جنگ را شروع کرد. اینجا دیگه امن نیست. باید بریم روستا. ماما گفت: خدایا این دشمن خونخوار را خودت نابود کن. من همراهش می ترسیدم. دیشب از صدای ترسناک بمب خوابیدم.

سوار ماشین شدیم. از تهران بیرون رفتیم. همراهش می ترسیدم که صدای بمب بیاید. همین طور که می رفتیم، یکهو صدای ترسناکی شنیدیم. یکدفعه ماشین به طرف خاکی رفت. اگر بابا حواسش نبود، ماشین چپ می کرد. از ماشین پیاده شدیم. لاستیک ماشین تر کیده بود. بابا از صندوق عقب لاستیک را بیرون آورد. وای! لاستیک باد نداشت. یک ماشین به ما نزدیک شد. راننده پیاده شد و گفت: چی شده آقا.

بابا لاستیک ماشین را نشان داد. آقای مهربان به لاستیک نگاه کرد و گفت: صبر کن الان میام. زودی رفت و یک لاستیک از ماشینش بیرون آورد و سراغ ماشین بابا رفت. خانمش هم به ما یک بطری آب خنک داد.



علی باباجانی

نویسنده

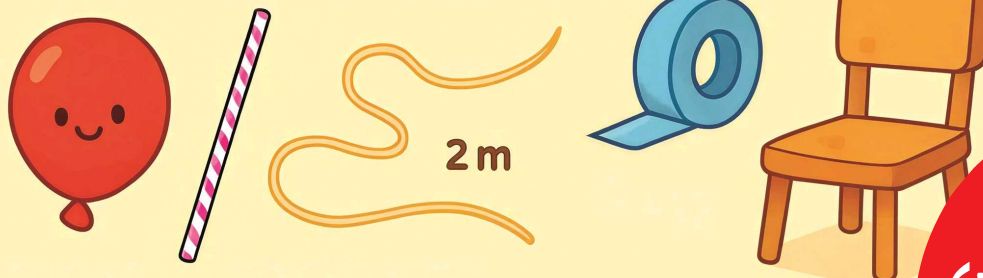
کودک

آذرود ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲



طولی نکشید که آن مرد مهربان لاستیک ماشین بابا را عوض کرد. بابا گفت: آقا! خدا خیرت بده. «شماره کارت بده، پول لاستیک را برایت بریزم.»
مرد مهربان گفت: «نیازی نیست. خدا را شکر که سالم هستید.»
سوار ماشین شدیم و به طرف روستا حرکت کردیم. بابا آهی کشید و گفت: خدایا شکر که این همه آدم‌های فداکار هستن.





موشک بادکنکی

مناسب برای: ۵ تا ۱۰ سال
هدف: آشنایی با مفهوم نیرو و حرکت
(عمل و عکس العمل)

وسایل مورد نیاز

- ☆ یک بادکنک
- ☆ یک نی نوشیدنی
- ☆ یک نخ حدود ۲ متر
- ☆ چسب نواری
- ☆ یک صندلی یا گیره
- ☆ برای بستن نخ



۱ نخ را از داخل نی رد کنید.



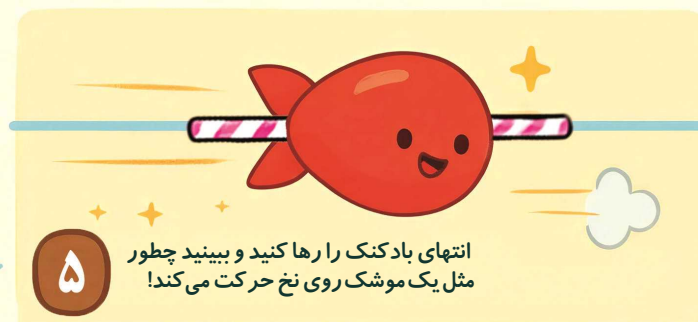
۲ یک طرف نخ را به صندلی یا دستگیره در ببندید و طرف دیگر را در فاصله‌ای حدود ۲ متر محکم کنید تا نخ کاملاً کشیده باشد.



۳ بادکنک را باد کنید اما آن را گره نزنید.



۴ بادکنک را با چسب نواری روی نی بچسبانید.



آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲

شاهر
کوری





آش نخورده و دهن سوخته



در یک روز بارانی، فرهاد در خانه مشغول بازی بود. بوی خوشی در خانه پیچیده بود؛ مامان داشت برای ناهار آش داغ و خوشمزه می‌پخت. وقتی فرهاد بو را حس کرد، دوید سمت آشپزخانه. مامان گفت: «فرهاد جان! آش هنوز داغه، نزدیکش نرو.»

فرهاد از کنجاوی سرش را جلو برد تا فقط نگاه کند. اما همان لحظه بخار داغ آش صورتش را قلقلک داد و یکهو گفت: «آی! صورتم داغ شد!» مامان خندید و گفت: «دیدی؟ هنوز حتی آش نخورده، دهنت سوخت!» فرهاد با تعجب گفت: «مامان! ولی من حتی یک قاشق هم نخوردم!» مامان دستکش برداشت و دیگ آش را از روی گاز کنار گذاشت.

بعد کنار فرهاد نشست و گفت: «می‌دونی این یعنی چی؟ این همون ضرب‌المثل «آش نخورده و دهن سوخته» است. یعنی بعضی وقت‌ها آدم کاری نکرده، ولی بی‌خودی گرفتار دردسر می‌شه.»

چند دقیقه بعد، آش کمی سردتر شد و مامان یک کاسه برای فرهاد ریخت. فرهاد با احتیاط یک قاشق کوچک برداشت، فوت کرد و گفت: «این دفعه می‌خورم، ولی طوری که دهنم نسوزه!» مامان او را بوسید و گفت: «آفرین به پسر خردمند من.»





شب عید



جلاله جلائی

نویسنده

رشید کارگر

اجرا

شاهر
کوری

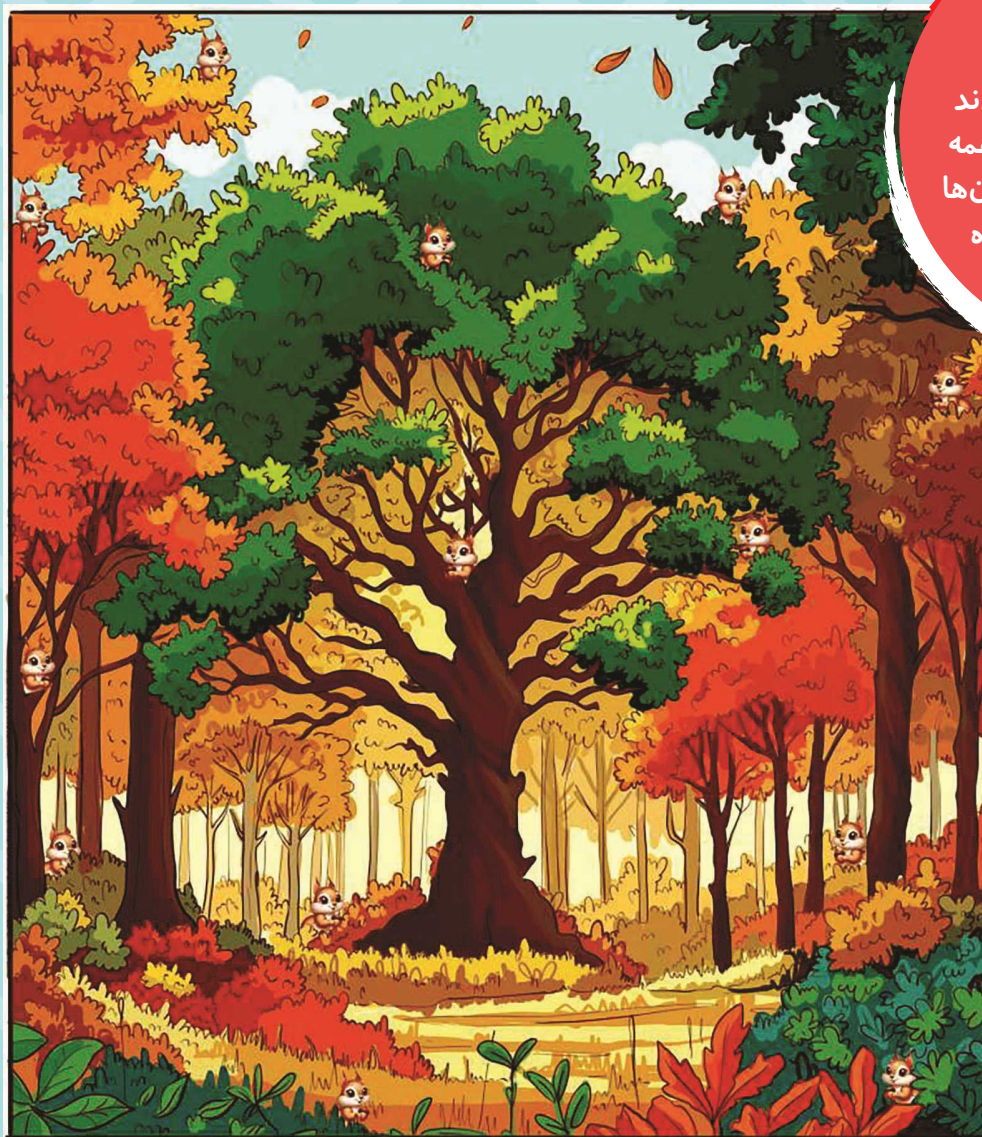
آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲







سنجاب‌ها را پیدا کن



در تصویر زیر
۱۳ سنجاب زبر و زرنگ
مشغول جمع کردن بلوط بودند
که ناگهان صدایی شنیدند و همه
پنهان شدند. شما می‌توانید آن‌ها
را پیدا کنید و دور آنها دایره
بکشید؟

شاهر
کوری





فام



تفاوت‌ها را
بین و بگو!

ویژه‌نامه خردادسال

شماره
کوری

۹

آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲



قصه

مبعث

پیغمبر آمد
از کوه پایین
او روی لب داشت
لبخند شیرین

پروانه پر زد
روی عبایش
گل عطر پاشید
بر جای پایش

گنجشک آمد
نزدیک نزدیک
می گفت مبعث
تبریک تبریک



طیبه شامانی
شاعر

شاهر
کوری

آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲

۱۵

ویژه نامه خرداد سال



فارس

ابو و عرش

رفتم نماز جمعه
همراه خانواده
با چادری پر از گل
با جانماز ساده

آرام ذکر گفتیم
با هم نماز خواندیم
شیطان و هر چه زشتی ست
از قلب خویش راندیم

وقتی که خطبه خواندند
ما گوش جان سپردیم
روح و روان خود را
تا ابو و عرش بردیم

شاهر
کوری

طیبه شامانی
شاعر

آذردهی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۲-۲۰۲



قصه

کرم خواب آلود



کرم خاکی هیچ حوصله نداشت. همه توی باغچه بازی می کردند، اما او خوابش می آمد. گفت: «دوست دارم روی چمن بخوابم، نه توی لانه ام!»
ملخ پیر و پیر آمد و ساز زد. کرم گفت: «هیس! دارم می خوابم.»
ملخ خندید و گفت: «برو توی تخت!» و پرید.
کرم غلت زد و گفت: «آخیش رفت! راحت شدم.»



کرم

۱۲

آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۲-۲۰۳

ویژه نامه خردسال

ناگهان چیزی به او خورد. بادکنکی به دُمش گیر کرده بود!

گفت: «برو مزاحم! دارم می خوابم.»
اما باد وزید و بادکنک بالا رفت. کرم آویزان شد و فریاد زد: «کمک! دارم یخ می زنم!»
گنجشکی آمد و گفت: «چه کرم خوش مزه ای!»
کرم از ترس تکان خورد، بادکنک به شاخه خورد و «بووم!» ترکید. کرم در هوا چرخید و با صدای «تالاپ!» روی بال گرم ملخ افتاد.
ملخ گفت: «حالت خوبه کرم بداخلاق؟»
کرم خجالت کشید و گفت: «مرسی که نجاتم دادی. ببخش اگر بداخلاقی کردم.»
بعد به لانه اش برگشت، زیر برگ ها خزید و گفت: «کاش از اول رفته بودم توی تختم!»
همان جا آرام خوابید و خواب های قشنگ دید.

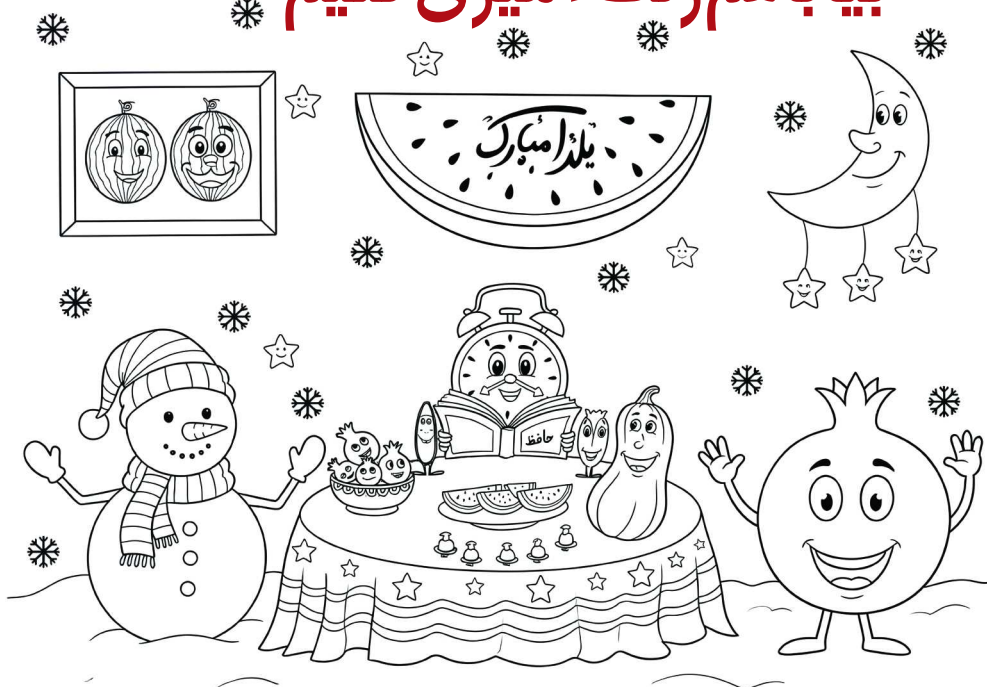


ریحانه آب شاهی

نویسنده



بیاباهم رنگ آمیزی کنیم



آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲

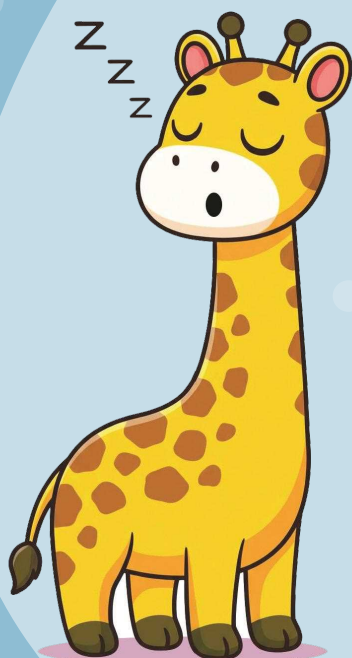
شاه کوری



ویژنامه خردسال



نوع خوابیدن زرافه



زرافه یکی از حیوانات بزرگ و آرام آفریقا است. مهم‌ترین ویژگی زرافه، گردن بسیار بلند آن است که به آن کمک می‌کند برگ‌های بالای درختان را بخورد. زرافه‌ها حیواناتی اجتماعی هستند و معمولاً برای افزایش امنیت، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. آن‌ها با پاهای بلند و بدن کشیده خود می‌توانند به سرعت زیاد بدوند و از خطرهای دور شوند.

زرافه‌ها نسبت به بسیاری از حیوانات دیگر خیلی کم می‌خوابند. آن‌ها معمولاً در طول شبانه‌روز تنها چند دقیقه تا حدود یک ساعت خواب سبک دارند. زرافه‌ها معمولاً ایستاده می‌خوابند تا اگر خطری نزدیک شد، بتوانند فوراً فرار کنند.

با این حال، گاهی برای خواب عمیق، روی زمین دراز می‌کشند و گردن خود را روی بدنشان خم می‌کنند. این حالت فقط زمانی اتفاق می‌افتد که احساس امنیت کامل داشته باشند، زیرا بلند شدن سریع از روی زمین برای آن‌ها دشوار است.





حسین دلیر، نگهبان سرزمین ما

روزی روزگاری در روستایی سبز و آرام، پسر بچه‌ای به نام حسین زندگی می‌کرد. حسین، پسر باهوش و مهربانی بود. هر روز صبح زود از خواب بیدار می‌شد، به مادرش کمک می‌کرد و بعد با ذوق به مدرسه می‌رفت. اما یک آرزو همیشه در دلش بود: می‌خواست از سرزمینش دفاع کند و مردمش را در برابر دشمنان محافظت کند. وقتی بزرگ‌تر شد، دید که کشورش به مردان شجاع نیاز دارد.

صدیقه یاراحمدی

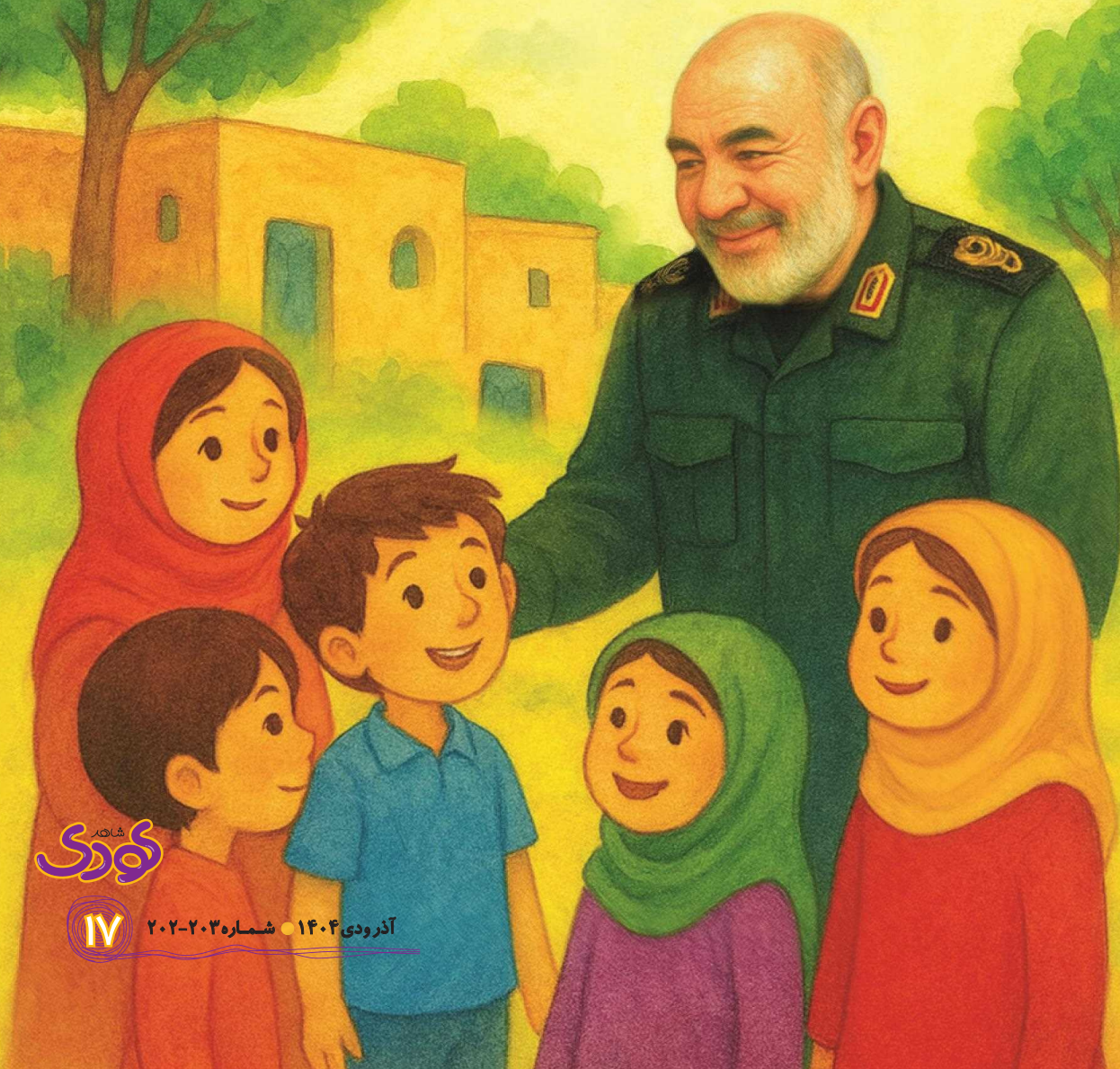
نویسنده

شاهزاده
کوری

آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۳-۲۰۲

۱۹

او بادل پر از ایمان گفت: «من باید از وطنم مراقبت کنم، مثل یک سپر محکم!»
سال‌ها گذشت... حسین درس خواند، تلاش کرد و به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست.
او در دل خطر رفت تا مردمش در صلح و آرامش باشند. حسین که حالا سردار حسین سلامی
نام داشت، نه فقط یک فرمانده، بلکه نماد شجاعت، نظم و مهربانی بود. او همیشه به جوان‌ها
می‌گفت: «اگر می‌خواهی قوی باشی، باید اول دل مهربان و هدف روشن داشته باشی.»
کودکان روستا وقتی نام او را می‌شنیدند، با لب‌خند می‌گفتند: «ما هم می‌خواهیم مثل سردار
سلامی، دلیر، دانا و مهربان باشیم!»





انگلیسی یاد بگیریم



O W L



D O G



F O X



R A C C O O N

کودک



B E A R



C A T



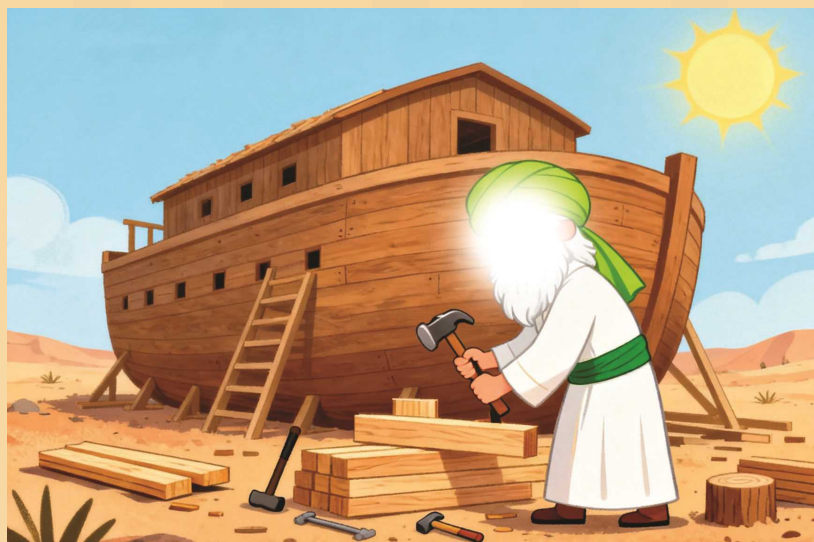
K A N G A R O O



E L E P H A N T



کشتی بزرگ حضرت نوح (ع)



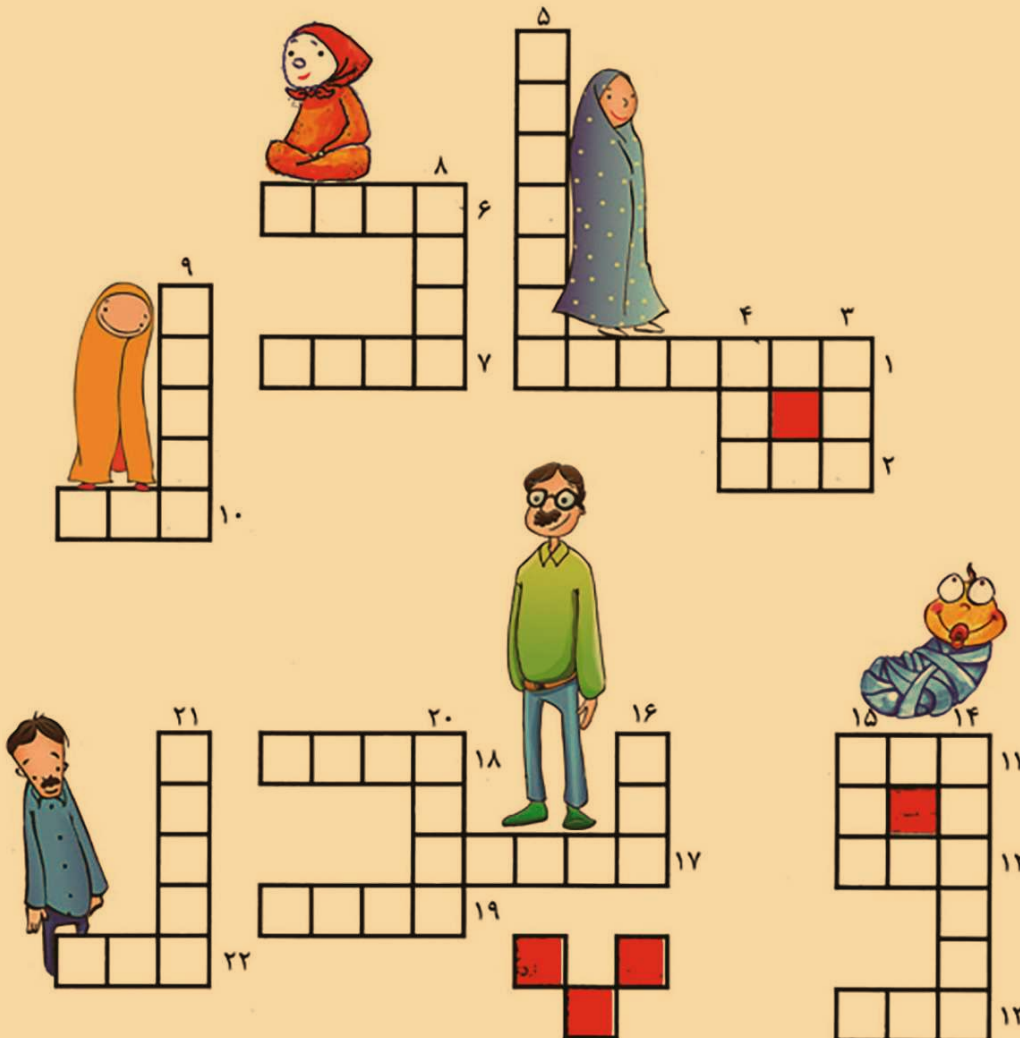
در گذشته‌های دور، مردمی در یک شهر زندگی می‌کردند که کارهای بد انجام می‌دادند. کارهایی که خدا دوست نداشت. خدا پیامبری به نام حضرت نوح (ع) فرستاد. حضرت نوح (ع) با مهربانی به مردم آن شهر گفت: «خدا را پرستید و کارهای خوب انجام دهید تا زندگی‌تان شاد و امن باشد.» اما مردم گوش نکردند و حتی به حضرت نوح (ع) خندیدند.

ایشان ناراحت شدند اما ناامید نشدند. خدا به حضرت نوح (ع) گفت: «یک کشتی بزرگ بساز و خانواده‌ات و از هر حیوان یک جفت را داخل آن ببر. چون باران شدیدی خواهد آمد.» حضرت نوح (ع) شروع کرد به ساختن کشتی.

چوب‌ها را کنار هم گذاشت، میخ‌ها را محکم کوبید و کشتی را آماده کرد. وقتی کشتی تمام شد، حیوانات، جفت جفت وارد کشتی شدند. شیر و شیر، فیل و فیل، پرنده و پرنده همه جا پر شد از صدا و هیاهوی خوشحالی حیوانات. باران شدیدی شروع شد. رودها پر شدند و زمین زیر آب رفت. آن شهر نابود شد و مردمش از بین رفتند.

اما حضرت نوح (ع) و موجوداتی که در کشتی بودند نجات یافتند. روزها گذشت و باران تمام شد. کشتی روی یک کوه امن نشست. حضرت نوح (ع) همه را از کشتی بیرون برد و با شکرگزاری به خدا گفت: «خدایا! ممنونم که ما را نجات دادی!» از آن روز به بعد، همه یاد گرفتند که باید به حرف خدا گوش دهند و کارهای خوب انجام دهند تا زندگیشان امن و شاد باشد.





- ۱- ۲۵ تیر روز است.
- ۲- جنگ میان حضرت علی (ع) از یک طرف و عایشه، طلحه و زبیر از طرف دیگر
- ۳- محل دیده بانی
- ۴- پوست و مو و مژه هایش سپید است
- ۵- ۱۳ رجب سالروز تولد ایشان است: «روز پدر»
- ۶- از القاب حضرت فاطمه (س)؛ به معنی پاکدامن
- ۷- از جنگ هایی که علیه یهودیان بود و امیرالمؤمنین (ع) در پیروزی آن نقش مهمی داشتند
- ۸- عالم بین دنیا و آخرت
- ۹- مادر حضرت فاطمه (س)
- ۱۰- خرد
- ۱۱- شیر درنده
- ۱۲- گروه و دسته انگلیسی
- ۱۳- گشودن و پیروز شدن
- ۱۴- مراسمی عبادی در سه روز از ماه رجب که در آن روزها مسلمان ها در مسجد می نشینند و عبادت می کنند
- ۱۵- تله

- ۱۸- مهمان خداست
- ۱۹- غزوه ای که امیرالمؤمنین (ع) در آن حضور نداشتند و در مدینه ماندند
- ۲۰- نیاز و احتیاج
- ۲۱- نوزدهم این ماه قمری، روز ضربت خوردن امیرالمؤمنین (ع) است
- ۲۲- برکت سفره

- ۱۶- از مژه ها
- ۱۷- عده ای که پس از ماجرای حکمیت بین امیرالمؤمنین (ع) و معاویه از دین خارج شدند

شاهزاده
کودی



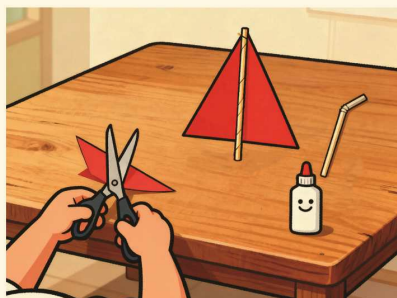
وسایل لازم

- ♦ یک بطری پلاستیکی کوچک یا بزرگ
- ♦ در بطری
- ♦ کاغذ رنگی یا روزنامه های قدیمی
- ♦ چسب یا نواری چسب
- ♦ نی یا چوب کبریت (برای بادبان)

مراحل ساخت قایق با بطری پلاستیکی



۱. بطری پلاستیکی را خوب بشوید و خشک کنید.



۲. کاغذ رنگی را به شکل بادبان ببرید و روی نی یا چوب کبریت بچسبانید.



۳. بادبان را در وسط بطری نصب کنید.

۴. با ماژیک یا کاغذ رنگی بدنه قایق را تزئین کنید.



QR Code درج شده را به وسیله
دوربین تلفن همراه خود

اسکن کنید

و کلیپ برندگان مسابقه
«ای ایران بخوان» / شاهد کودک
را مشاهده بفرمایید.

برندگان
مسابقه سرود

«ای ایران» بخوان



سینا صفری ۹ ساله از بروجرد

فاطمه زالی کلهری ۹ ساله از تهران

نهمیه ضرغامی ۱۰ ساله از کرج

نگار عزیزیان ۸ ساله از تهران

رها ضرغامی ۱۱ ساله از کرج

مژده بیرامی ۹ ساله از تهران

نیلا محمدی ۸ ساله از کرمانشاه

حسنا حسینی ۱۰ ساله از کرمان

یلدا حسینی ۷ ساله از کرمان

پارسیس نصیری ۷ ساله از خوزستان

کودک

۴۴

آذرودی ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۲-۲۰۳

داستان «هَلایِگُم یا زُوار»

دختر خردسالی به نام رقیه، اهل کشور عراق به همراه خانواده‌اش در مراسم اربعین میزبان زائران می‌شود. او به همراه پدر، مادر و سایر اعضای خانواده، موکبی برپا می‌کنند تا از مهمانان با چای و غذا پذیرایی کنند. کتاب زیبایی ما تنها یک داستان نیست؛ امکان رنگ آمیزی، انجام بازی‌های متنوع و استفاده از برچسب‌ها نیز در آن فراهم است. کتاب «هَلایِگُم یا زُوار» را نشر «هیات امروز» منتشر کرده است. اگر می‌خواهی قصه میزبانی رقیه را بدانی، این کتاب را بخوان.

قصه «مثل گل خوشبو بود»

یک قهرمان شجاع در شهر بوشهر زندگی می‌کرد. نام او نادر مهدوی بود. نادر از دوران کودکی، دریا را خیلی دوست داشت. وقتی بزرگ شد، به عنوان نگهبان دریا از خلیج فارس و مردم سرزمینش محافظت می‌کرد. او نمی‌گذاشت دشمنان به خاک ایران نزدیک شوند و با شجاعت از کشورش دفاع می‌کرد. کتاب «مثل گل خوشبو بود» سروده سیروس فتاحی را نشر «صریر» منتشر کرده است. اگر می‌خواهی با این قهرمان شجاع آشنا شوی کتاب را بخوان.



منم آسمونی
شدم!

شهادت
طاهای بهروزی

طاها بهروزی، کودک ۷ ساله‌ای که تازه برای کلاس اول دبستان ثبت‌نام شده بود، به‌دست رژیم کودک‌کش صهیونیستی به شهادت رسید.